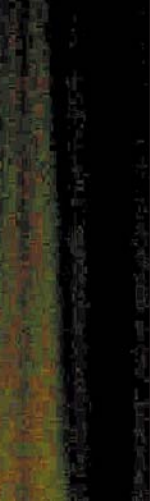


گروه اندیشِه: در زمانه‌ای که شبیورهای امپراتوری به صدا درآمد، وقتی توزیع ناکارآمد ثروت به اوج خجلت‌آور خود رسیده، وقتی جنگ علیه ترور پایه اجتماعی تمدن را با توحشی عیان تهدید می‌کند، فقط وقتی صدای پای انقلاب را می‌توان شنید که به عقب بنگریم. ولی چنین نگاهی رو به عقب می‌تواند بیش از حد معمول بین شکست‌گرایی و نوستالژی رفت‌وآمد کند. برای اینکه بار دیگر از ضرورت انقلاب برای زمانه ما صحبت کنیم نیاز به روشی داریم که در آن واحد تاریخی، فلسفی و مبتنی بر تاریخ‌نگاری انتقادی باشد. این روش دست‌کم همان دورنمایی است که استاتیس کوولاکیس عرضه می‌کند و بار دیگر با ظرافت بر چرخش ریشه‌ای مارکس تاکید می‌کند، باورِ راسخ کوولاکیس از این قرار است: با دنبال‌کردن گام‌هایی که مارکس برداشت تا به منظر انقلابی خود برسد و از برآوردهای معتدل‌تر خویش از امکان اجتماعی بگسلد ما نیز می‌توانیم روند انقلاب از صحنه روزگاران را معکوس کنیم و بار دیگر از آن حرف بزنیم. «چون هروقت تحت‌تأثیر یک شکست که بر روح ما زخم می‌زند دیگر نتوان به روشنی از تغییر شکل جهان حرف زد آنچه واپس رانده می‌شود خود سیاست است، و آنچه سرکوب می‌شود تخاصم ذاتی در واقعیت تاریخی است، تا روزی برگردد و شبخ‌وحال حاضر را تسخیر کند. شکست انقلاب تا

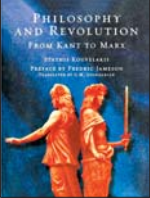
گفت‌وگو با استاتیس کوولاکیس درباره مارکس جوان

فلسفه و انقلاب: از کانت به مارکس

ترجمه: امیررضا کلابی



استاتیس کوولاکیس، عضو پیشین کمیته مرکزی حزب سیریزا، متفکری رادیکال و کاملا شناخته‌شده در اروپاست. او در کنار دیگر متفکران و فعالان سیاسی رادیکال که از حزب سیریزا جدا شدند، در پی تحقق یک شعار بود: «اتحاد همکانی برای گفتن نه». یکی از مهم‌ترین آثار کوولاکیس کتابی است باعنوان «فلسفه و انقلاب: از کانت تا مارکس» که به‌تازگی تجدیدچاپ شده است. مصاحبه حاضر واگوی نگاه او به مارکس جوان است: در حدفاصل فلسفه و انقلاب. در نظر کوولاکیس تالی «تحقق» فلسفه «الغای» آن است و نشان می‌دهد که چگونه مارکس محتوای انقلابی فلسفه کلاسیک آلمانی را به سیاست ترجمه کرد.



تحقق یک شعار بود: «اتحاد همکانی برای گفتن نه». یکی از مهم‌ترین آثار کوولاکیس کتابی است باعنوان «فلسفه و انقلاب: از کانت تا مارکس» که به‌تازگی تجدیدچاپ شده است. مصاحبه حاضر واگوی نگاه او به مارکس جوان است: در حدفاصل فلسفه و انقلاب. در نظر کوولاکیس تالی «تحقق» فلسفه «الغای» آن است و نشان می‌دهد که چگونه مارکس محتوای انقلابی فلسفه کلاسیک آلمانی را به سیاست ترجمه کرد.

❧ استاتیس، ممکن است خودتان را برای کسانی که شما را نمی‌شناسند معرفی کنید؟ از تجربه‌تان به‌عنوان یک مبارز سیاسی بگویید؟

من از سال ۲۰۰۲ در کینگز کالج لندن فلسفه سیاسی درس دادم، اما تحصیلات دانشگاهی‌ام در فرانسه بود. در مورد سابقه مبارزاتی‌ام، از دوران دبیرستان درگیر جنبش چپ رادیکال در یونان و بعدها در فرانسه بودم. در سال ۱۹۸۱ به سازمان جوانانی پیوستم که در حزب کمونیست یونان آن را «داخلی‌ها» (Interior) می‌نامیدند، جریانی که بعدها به‌عنوان یکی از اعضای بنیان‌گذار در تشکیل سیریزا مشارکت کرد. همچنین در بدنه رهبری سیریزا بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ هم نقش داشتم. ولی بعد از آن مثل خیلی از مبارزان و اعضای دیگر، پس از اینکه الکسیس سیراس بی‌شرمانه تسلیم زورگویی وام‌دهنده‌های تروییکا شد، حزب را ترک کردم. سپس در تاسیس حزب «اتحاد مردم» مشارکت کردم – تشکیلی که هنوز هم عضوش هستم– سازمانی که کارش صف‌آرایی مجدد نیروهایی است که از جناح چپ سیریزا و بخشی از چپ افراطی ائتلاف آنتاریسیا بیرون آمدند. در دهه ۱۹۸۰ یک مبارز عضو حزب کمونیست فرانسه و سپس از ۲۰۰۵ به‌بعد عضو لیگ کمونیست انقلابی و حزب نوین ضدسرمایه‌داری بودم. پس از آن به خاطر حمایت از ائتلاف «جبهه چپ» فرانسه از آن‌ها جدا شدم. ضمناً در مجلات مارکسیستی نظیر «اکتوال مارکس» (تا سال ۲۰۰۴) و سپس «کانت‌رتان» فعال بودم که مزیت آن همکاری با دانیل بن‌سعدید بود.

درمجموع، سعی کردم در دوره عقب‌نشینی و گذار یک مبارز کمونیست باشم، در دورانی که سازمان‌های – کوچک و بزرگ – جنبش کارگری به‌تدریج دچار فروپاشی شدند. این قضیه فعلاً بدون شکل‌های جدیدی از ساختاربخشی سیاسی طبقات تحت‌سلطه رخ داده که می‌کوشند به خود سروشکلی بدهند.

❧ انتشارات فابریک اخیراً کتاب سال ۲۰۰۳ شما را تجدیدچاپ کرده، «فلسفه و انقلاب: از کانت تا مارکس». پس زمینه نگارش این کتاب چه بود؟

کتاب اساساً در حوالی اواخر دهه ۱۹۹۰ نوشته شده، و نسخه اولش را نشر دانشگاهی فرانسه در سال ۲۰۰۳ منتشر کرد. این زمانی بود که تفکر درباب مارکس مجدداً پا گرفته بود یا اتکا به این زمینه که جنبش‌های اجتماعی در فرانسه و جاهای دیگر از نو به راه افتاده بودند. به قول

مارکس مارکس می‌شود

حدودی در فعلیت آن ثبت‌وضبط می‌شود، این فعلیت شکست را می‌پذیرد بدون اینکه هیچ تضمینی برای آینده بدهد».

کتاب با کانت شروع می‌کند و در آن واحد تاریخ فکری و شرحی فلسفی از قرانت‌های متباعد از هگل است تا به چگونگی رابطه امر اجتماعی با امر سیاسی برسد. کتاب به موزس هس و فردریش انگلس همچون کسانی اشاره می‌کند که نوعی از «سوسیالیسم» در سر داشتند برپایه وحدت درونی ناشی از سازماندهی. هاینریش هاینه و کارل مارکس دنبال خودانتقادی درونی انقلاب بودند بر پایه گسست سیاسی از امر اجتماعی. این گسست همان لحظه‌ای است که «مارکس مارکس می‌شود» (ص ۶)، رد آن را مشخص می‌توان در سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۳ گرفت، یعنی زمانی که او از راینلند و لیبرال‌بسم آن به پاریس انقلابی تبعید می‌شود. از این جهت، کوولاکیس سراغ «گسست معرفت‌شناختی» مشهور مارکس می‌رود که لویی آلتوسر وجود آن را در مقایسه با کارهای فلسفی اولیه مارکس و کتاب «سرمایه» قطعی می‌داند. ولی کوولاکیس می‌خواهد نشان دهد این گسست زودتر از اینها رخ داده: در همان لحظه فلسفی مارکس، وقتی او به این نظر می‌رسد که اگر «نظریه نه کُلکسیونِی از ایده‌ها بلکه یک اصل فعال، یک مجموعه فعالیت باشد» ایده‌ها

بدل می‌شوند به «نیروی پیشبرنده تاریخ» (ص ۳۲۴). همین‌جا امر سیاسی در مقام یک حرکت نظری آگاهانه قد علم می‌کند، ولی نه با رد و طرد هگل بلکه با یک «نقد هگلی از هگل... یعنی تنها راه رادیکال‌کردن فرایند تفکر هگلی و روشن‌کردن راهی به یک هگل ورای هگل». از نظر کوولاکیس، آلتوسر فقط نیمی از راهی را که گشوده می‌رود (ص ۲۳۵). هدف نویسنده از قرانت دقیق هس و انگلس روشن‌کردن این نکته است: «ذات طبقاتی» که آلتوسر به اومانیسزم بورژوازی نسبت می‌دهد «چیزی بیرون از جنبش کارگران» نیست (ص ۲۳۶). از سوی دیگر، کشف مارکس، کار رادیکال او، و تصدیق او به اینکه انقلاب تفاوتی ریشه‌ای برقرار می‌کند، از نظر نویسنده مفصل‌بندی تخاصم حک‌شده درون جامعه است. این «رخداد» عملاً نوعی «مداخله تفسیری» است که تنها بعد از تحقق واقعیت می‌تواند «گشایش فضای رادیکال» را تشخیص دهد، آن‌هم در قالب نوعی درگیری انتقادی با واقعیت (ص ۲۳۳). اینجا کوولاکیس از ما دعوت می‌کند از طریق تلاش‌های خود برای دیدن آنچه در «مواجهه بین یک مسیر فکری و یک بزنگاه تاریخی» تولید می‌شود، این گسست را «رخداد مارکس» بنامیم. در واقعیت رادیکال‌شدن مارکس رادیکال‌شدن ما هم هست، و امکان یک گسست را به زمانه ما می‌دهد.



است که بدان‌ها می‌پردازید: هاینه، هس، کانت، و فونرباخ. چرا آنها را انتخاب کرده‌اید؟

پیش‌تر گفتیم، لازمه درک منحصربه‌فردبودن مارکس این است که او را در میان گروهی وسیع‌تر از دوستان و رقبای او در محفل هگلی‌های جوان جا دهیم. مشخصاً من هس و انگلس را به فونرباخ ترجیح دادم– فونرباخ تلاش زیادی با مسائل سیاسی داشت، چون آنها با جریان‌های سوسیالیست در تماس بودند و انگلس هم از واقعیت انگلستان صنعتی و قدرت جنبش کارگری آن خبر داشت. البته در دوره‌ای که من مورد مطالعه قرار دادم مسیر این افراد خیلی فرق داشت با مسیر مارکس. درواقع، آنها مسیر خود را به شکلی از سوسیالیسم انسان‌گرایانه تغییر دادند، با بعد اخلاقی بسیار قوی و دشمنی با حرکت سیاسی.

قضیه هاینه با بقیه فرق می‌کند. او به نسل پیشین تعلق داشت. او گوته و هگل را از نزدیکی می‌شناخت، و مدتی کوتاه پس از د انقلاب ۱۸۳۰ به تبعیدی خودخواسته در پاریس رفت. او بعدها مارکس را در آنجا ملاقات می‌کند. هاینه با شرح و بسط خواش سیاسی مستقیم از فلسفه و فرهنگ کلاسیک آلمان هسته انقلابی آن را برجسته می‌کرد. او به‌عنوان رابطی فرهنگی و سیاسی بین فرانسه و آلمان در آن دوره نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. او پیشرو عملیات ترجمه نظریه آلمانی به فرانسه – یعنی به زبان سیاسی– بود، بعدها مارکس نظریه آلمانی را به مسیر دیگری می‌اندازد.

❧ و به همین دلیل است که تحقیق شما پیش از فاز انقلابی ۱۸۴۸ متوقف می‌شود؟

درواقع تحقیق من در مورد مارکس در ابتدای دوره تبعید او به پاریس متوقف می‌شود که ضمناً زمان ملاقات او با هاینه است. در این زمان مارکس یک انقلابی شده بود و پرتولتاریا را به صورت عامل یک انقلاب از نوع جدید در آلمان می‌دید، یک «انقلاب رادیکال» که از افق فرانسه ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۳ فراتر می‌رود، و بدین‌وسیله کل ساختار جامعه را زیر سوال می‌برد.

شایسته‌ست است به پارادوکس عمیق چنین موضعی توجه کنیم، چون مارکس مثل خیلی‌های دیگر کراراً تأکید می‌کرد آلمان هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی کشور عقب‌مانده است. تنها استثنا عرصه نظریه بود. اما مارکس دریافت دیگر برای یک انقلاب بورژوازی در آلمان «خیلی دیر» بود، با اینکه ورود پرتولتاریا به صحنه هنوز در مرحله دودکی‌اش بود، همین کافی بود تا بورژوازی را وادار به معامله با طبقه حاکم قدیم کند. ازاین‌رو، سرنوشت آلمان در شکاف بین این زمانمندی‌های متناقض رقم می‌خورد. دقیقاً ذل این «ناهماهنگی مقیاس‌های زمانی» – عبارتی که از دانیل بن‌سعدید وام گرفته‌ام – یک امکان غیرمتربقیه سر برآورد: «انقلاب رادیکال». ازاین‌رو، من مارکس و مسیر فکری‌اش را در چنین نقطه اوج تعیین‌کننده‌های هر کدام، در لحظه‌ای که دنباله فلسفی خاصی که مسیر زندگی مارکس بروز فشرده آن بود حقیقت خود را آشکار کرد.

۱. دوره پیش از مارس. اشاره به دوره‌ای پیش از انقلاب مارس ۱۸۴۸ آلمان. دوره‌ای که حکومت آلمان از ترس پاکرفتن انقلابی شبیه انقلاب فرانسه دست به سانسوری فراگیر از طریق حکومتی پلیسی زد.

منبع: ورسو

اندیشه

یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۹۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۴۰ • ۹

شترق روزنامه

بررسی

تولد مجدد سیاست چپ

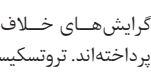
در سال ۱۹۹۹ در سیاتل ۷۰ هزار نفر در خیابان‌های سیاتل آمریکا تظاهرات بزرگی در اعتراض به سیاست‌های جهانی‌سازی سازمانی تجارت جهانی ترتیب دادند. این تظاهرات را آغازگر دوران نویی از مبارزات جنبش «ضدسرمایه‌داری» بعد از فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» می‌دانند.

در ۲۰۰۱ در جنوا دویست‌وپنجاه هزار نفر در اعتراض به گروه جی۸ و در بهار ۲۰۰۲ پانصدهزار نفر در بارسلون ضد اروپایی «سرمایه‌داری و جنگ» به خیابان آمدند. شمار زیادی از این‌گونه اعتراضات تا امروز در لندن، بارسلونا، فلورانس، جنوا، سان‌پولو، ژوهانسبورگ، نیویورک، استانبول و دیگر شهرهای کشورهای مرکزی و پیرامونی سرمایه‌داری شکل گرفته است. نخستین وجه تمایز این اعتراضات از انواع قبلی که در دهه نود جریان داشت مردودشمردن سیاست‌های هویتی یا تک‌موضوعه بود. در نظر حامیان این شیوه نو، جداساختن کارزار برابری جنسیتی از مسائلی چون طبقه و محیط‌زیست اشتباه است. دومین تفاوت این مبارزات آزادی‌خواه‌بودن این جنبش‌هاست. آنها نسبت به روند عادی امور سوءظن دارند و همه شکل‌های سازمانی را مردود می‌شمارند مگر آنکه این شکل‌ها با خواسته‌ها و امیال بی‌واسطه هر فرد فعال در جنبش سازگار درآید. افراد ایسن جنبش تأکید زیادی بر خلافت می‌گذارند. این دوران جدید در متن توامان تجربه شکست‌بار انقلاب اکتر و همچنین آشکارشدن فاجعه‌های جهان تک‌قطبی و ندهای «پایان تاریخ» شکل گرفته است.

کتاب «مارکسیسم دگراندیش» به بررسی برخی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان مارکسیسم از ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹ می‌پردازد و از این منظر ریشه‌های نظری این جنبش‌های جدید را بررسی می‌کند. مارکسیسم دگراندیش در اشاره کوتاه مترجمان کتاب این‌گونه تعریف شده است: «مارکسیسم دگراندیش به فشرده‌ترین کلام به گرایشی در اندیشه مارکسیستی اشاره دارد که در برابر مارکسیسم رسمی، دولتی، اردوگاهی، جزم‌اندیش و دستوری سر بر خط نمی‌گذارد و از آنچه مارکسیسم مجموعه قوانینی متصلب و خشک و نیز رمزآلود می‌تراشد سربرمی‌تابد.

اما پایداری این گرایش در برابر سنت رسمی به بهایی ارزان به دست نیامده و طی تاریخ اندیشه مارکسیستی گرایش دگراندیشی همواره برای هستی خود جتکیده و طبعاً در برابر سنت رشد‌دار و گسترده مارکسیسم رسمی جریانی کوچک اما واجد قدرت معنوی بسیار بوده است» (صفحه ۹). آنها در ادامه دوره‌بندی کوتاهی از تاریخ ۱۵۰ ساله مارکسیسم ارائه داده‌اند و به برجسته‌کردن

مارکسیسم دگراندیش؛ آواهای گذشته برای روزگار کنونی



دیوید رتن
ناشر: چشمه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

گرایش‌های خلاف جریان مارکسیسم رسمی در این‌ دوران پرداخته‌اند. تروتسکیسم و چپ نو هر دو جنبشی بودند که توانستند هسته سیاست مارکسیستی دگراندیش را تا حد زیادی جلوهر سازند. این هر دو به منزله نقد استالینیسزم سربرآوردند اما ماهیت رد استالینسیم در این جنبش‌ها متفاوت بود.

از دید تروتسکیست‌ها شکست رژیم شوروی سیاسی و حاصل مجموعه‌ای از شرایط بحران‌زای آن دوران بود اما از دید چپ نو، شکست اتحاد شوروی در وهله نخست شکستی اخلاقی به‌شمار می‌آمد به این دلیل که رژیم شوروی هدف‌های اقتصادی را بر زندگی مردم اولویت بخشیده بود.

نویسنده در درآمد کتاب نحوه انتخاب این متفکران را بر بستری تاریخی توضیح می‌دهد و دلیل انتخاب آنها را این می‌داند که به نظر او این متفکران با استدلال‌های بنیادی و لحظات مهمی را در چپ بیان کردند یا دوره‌های عمومی را. فصل اول کتاب در مورد چهار نفر از متفکرانی است که سرآغاز شک و بدبینی به تجربه شوروی بودند. ولادیمیر لیاوکوفسکی، شاعر انقلاب، از سیزده‌سالگی بلشویک بود ولی بعد از انقلاب به محض آنکه «بوروکرات‌ها» دانشگاه‌ها را اشغال کردند ناامید شد و در ۱۹۳۰ خودکشی کرد. الکساندر کولتانی رهبر سازمان زنان بلشویک بود. او نقش فعالی در انقلاب اکتر داشت ولی در اوایل ۱۹۲۲ از کار برکنار شد. آتاتولی لوانجارسکی، کمیسر بلشویک آموزش‌وپروزش، حامی جنبش‌های بی‌شمار کوتاوان در زمینه فرهنگ، جوانان و آموزش دانشگاهی بود. او در ۱۹۲۹ از این منصب برکنار شد. در فصل اول همچنین به آرای ویکتور سرژ اشاره می‌شود که به نقد شکست انقلاب اکتر از منظر یک فعال درگیر در آن پرداخت.

کارل کرش، سوسیالیست آلمانی، بیشتر به سبب جزوه خود «مارکسیسم و فلسفه» شهرت دارد. فصل دوم کتاب به ارزیابی دستاوردهای او برای جنبش مارکسیستی ورای محدودیت‌های حزب سوسیال‌دموکرات آلمان می‌پردازد. سومین فصل زندگی‌نامه‌ای به جورج حنین، سوررئالیست فرانسوی – مصری اختصاص دارد، یکی از نخستین سوسیالیست‌هایی که به تاسیس یک حزب انقلابی و ضداستالینییست همت گماشت. فصل بعدی به ای.پی تامپسون و دانا تورر، دو تاریخ‌دان جنبش کارگری می‌پردازد که هر دو در حزب کمونیست بریتانیا آموزش سیاسی دیده بودند. زندگی این دو، هم از جهت مبارزات شخصی در میان سوسیالیست‌های بریتانیایی و هم به سبب نگارش «تاریخ از پایین» یعنی تاریخ از منظر بیکارهای طبقه کار، اهمیت آنها را برای طرح کتاب بیشتر می‌کند.

سایر فصل‌های کتاب به چهره‌های متنوع مارکسیسم دگراندیش تعلیق دارند. پل باران و پل سویوزی دو فعال سیاسی، روزنامه‌نگار و نویسنده نیمه دوم سده بیستم که عمدتاً به سبب شرح پیدایش «سرمایه‌داری انحصاری» شهرت دارند. والتر رادنی، تاریخ‌دان و فعال سیاسی که کتاب مشهوری دارد با این عنوان: «چگونه اروپا آفریقا را از توسعه بازداشت.»

ادامه در صفحه ۱۱